



جیران



علیه جمهور

پرونده‌ای درباره جنایات سازمان منافقین
به مناسبت فرارسیدن سالروز انفجار دفتر نخست‌وزیری
و شهادت شهیدان رجایی و باهنر

محمد علی رجایی
رئیس جمهور شهید

علیه جمهور

محمدرضا میرزایی: سازمان مجاهدین خلق

ازجمله گروه‌هایی بود که فعالیت سیاسی خود را همزمان با اوج‌گیری مبارزات بر ضد حکومت پهلوی آغاز کرد. این سازمان در سال ۱۳۴۴ شمسی توسط سه تن از دانشجویان دانشگاه تهران به نام‌های محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و اصغر

بدیع‌زادگان تشکیل شد. سابقه تشکیلاتی بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین، پیش از این به فعالیت در نهضت آزادی بر می‌گردد؛ اما از آنجا که این افراد نوع مبارزه این گروه را قبول نداشتند از آن جدا شده و تصمیم گرفتند که به صورت مستقل فعالیت کنند. سازمان مجاهدین خلق، خود را میراث‌دار جریان مبارزات ملی مردم ایران می‌دانستند و سه پایه اعتقادی برای خود داشتند و علاوه بر اینکه خود را سازمانی ناسیونالیستی می‌دانستند، دارای پایهٔ سوسیالیستی نیز بودند؛ به این معنی که معتقد به نفی استثمار و معتقد به عدالت اجتماعی بودند و اگرچه اظهار می‌کردند که به ایدئولوژی اسلامی اعتقاد دارند، ولی تفسیری متفاوت از آن ارائه می‌کردند.

اعتقادات دینی و مذهبی برای سازمان مجاهدین خلق به ابزاری برای جلب حمایت و توجه مردم تبدیل شده بود تا با پشتوانه مردمی و وجهه و اعتباری که برای خود کسب می‌کنند سهمی در قدرت داشته باشند. سازمان برای اینکه از جامعه ایران که دارای یک جو مذهبی بود طرد نشوند، مجبور بودند که خود را متمایل به مذهب و روحانیون نشان دهند. مجاهدین خلق تکلیف خود را با مسائل دینی به‌درستی و شفافیت روشن نکرده بود. اگرچه در ظاهر دم از اسلام می‌زدند و اعلام می‌کردند که دغدغه دفاع از مظلومین را دارند، ولی مبانی فکری آن‌ها در این زمینه از اصول دین اسلام نشأت نمی‌گرفت. تقابل این سازمان با انقلاب اسلامی مردم ایران و رهبری آن نیز از این نقطه آغاز می‌شود.

امام خمینی (ره) طرز تفکر و نوع نگاه سازمان مجاهدین خلق به دین را مورد انتقاد و رد قرار می‌داد. امام (ره) با شناخت صحیحی که از این مبارزین به دست آورده بود و با وجود تأییداتی که از طرف برخی از روحانیون نسبت به این گروه صورت گرفت حاضر به تأیید آن‌ها نشد. هرچند مجاهدین خلق تلاش زیادی کردند تا نظر موافق امام خمینی (ره) را جلب کنند، ولی موفق نشدند. مجاهدین خلق در جزوهای با نام «مبارزه چیست»، مکتبی بودن مبارزه را مورد بحث و تحلیل قرار داده بودند. در این جزوه آورده شده که دشمن اصلی خلق‌های جهان امپریالیسم است و این محور بنیادین در ایدئولوژی سازمان بود و این مکتب بر مبارزه مسلحانه تأکید داشت. برخلاف نظر مجاهدین خلق، نظر رهبر انقلاب همواره بر فعالیت‌های فکری و فرهنگی بود و اگر توجهی به مبارزه مسلحانه داشتند نیز آن را به‌عنوان آخرین راه‌حل یعنی زمانی که راه‌های دیگر مبارزه جواب ندهد به حساب می‌آوردند. اما بیش از مبارزه مسلحانه، امام خمینی برای اینکه ضرورت مبارزه با حکومت فاسد را مطرح کرده و مردم را متوجه اوضاعشان کنند، به هوشیاری و بیداری مردم و آماده کردن آن‌ها در مقابل حکومت و به‌طور کلی بر انجام کار فرهنگی اصرار داشتند. سلاخی که امام در مبارزه برگزیدند، سلاح فکری و عقیدتی بود.

هدف امام خمینی (ره) در مبارزه با رژیم طاغوت قیام برای خدا بود و از هر چیزی که رنگ شخصی و نفع فردی می‌داد دوری می‌کردند؛ ولی منافقین خلق با عملکرد خود ثابت کردند که جز به منفعت شخصی و حزبی خود به هیچ‌چیزی نمی‌اندیشند و این نیت را زمانی آشکار کردند که تمام پرده‌ها کنار رفت و جای دوست و دشمن برای آنان عوض شد و ملتی که ادعای حمایت و دوستی آن را داشتند به دشمن اصلی و درجه‌یک منافقین تبدیل شد و امپریالیسم به‌رهبری آمریکا را که تا پیش از این عامل اصلی تمام مشکلات و بدبختی‌های مردم ایران معرفی می‌کردند به‌ناگاه حامی بزرگ اقدامات تروریستی و کشتار مردم توسط منافقین شد. ▲

در جست‌وجوی قدرت

بی‌راهه یک سازمان تروریستی
برای مصادره انقلاب



خمینی (ره) مبنی بر حق تعیین سرنوشت تمام اقشار و لزوم حفظ وحدت داخلی پرداخت و با انتشار پیامی مواضع مثبت و همسو با رهبر انقلاب در این اتفاقات را بیان کرد و ضمن «پدر» خطاب کردن امام خمینی (ره)، در این پیام نظر ایشان را در مورد آمریکا به‌عنوان منشأ تمام اختلافات و بدبختی‌های ملت ایران مورد تأیید قرار داده و ضمن تشکر از حسن نظر امام مبنی بر حق انتخاب سرنوشت همه اقوام قدردانی کردند و خواستار رسیدگی عاجل مسئولین در اجرای فرمان امام خمینی (ره) شدند. اعضای سازمان مجاهدین خلق هر روز با انتشار مطالبی در نشریه مجاهد سعی در حفظ حیات سیاسی خود داشتند و آمادگی خود را برای حضور هرچه بیشتر در صحنه قدرت دنبال می‌کردند.

با استعفای دولت موقت و اعلام برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۵۸، مسعود رجوی به‌عنوان کاندیدای سازمان مجاهدین اعلام آمادگی کرد تا شانس خود را مجدداً امتحان کند که این اقدام با مخالفت برخی افراد و گروه‌ها مواجه شد و عده‌ای با ارسال نامه سرگشاده به شورای انقلاب خواستار حذف برخی از کاندیداهایی که منحرف نامیده شده بودند، شدند و ضمن استفتاء از امام خمینی (ره) در ۲۹ دی‌ماه درباره اعتقاد برخی نامزدها به قانون اساسی نظر ایشان را جویا شدند. امام خمینی (ره) در پاسخ و به طور آشکار نوشت: «کسانی که به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رأی مثبت نداده‌اند صلاحیت ندارند رئیس‌جمهور ایران شوند.»

با این اعلام نظر رهبر انقلاب، مسعود رجوی از دور انتخابات کنار رفت. هرقدر که امیدها برای حضور مجاهدین در قدرت به یأس بدل می‌شد، نقاب‌ها نیز به کنار می‌رفت تا چهره واقعی‌شان نمایان شود. پس از این مجاهدین خلق به صورت علنی به محکوم کردن امام خمینی (ره) پرداختند و مجاهدینی که تا پیش از این ادعای دفاع از مردم و آزادی آنان را داشتند، با چرخشی سیاسی همین مردم را هدف کین‌خواهی ناشی از محرومیت از قدرت قرار دادند و ضمن دوستی با آمریکا که ادعای مخالفت با آن را داشتند، ملت خود را به تیر گلوله بستند و در این بیراهه زن و کودک هم برایشان فرقی نداشت.

سازمان مجاهدین خلق گروهی بودند که از نهضت آزادی جدا شدند و با در پیش گرفتن ایدئولوژی اسلامی فعالیت‌های سازمان‌یافته‌ای را بر علیه حکومت پهلوی آغاز کردند. هرچه بیشتر از زمان تشکیل این سازمان می‌گذشت، بیشتر از خط مشی اولیه خودشان فاصله می‌گرفتند. مجاهدین از آغاز شکل‌گیری با مبارزاتی که به شیوه مسالمت‌آمیز و اصلاح‌گراانه انجام می‌گرفت، مخالف بودند و این مهم‌ترین دلیلی بود که باعث جدایی اعضای سازمان از نهضت آزادی شد. اعضای سازمان مجاهدین خلق معتقد بودند که یکی از مهم‌ترین دلایل شکست قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ وجود احزاب سازش‌کاری نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی بوده است. این احزاب با وجود اینکه داعیه رهبری در مبارزات مردم را داشتند، نتوانستند موفق شوند و شکست خوردند. مجاهدین اعتقاد داشتند مهم‌ترین تجربه‌ای که از واقعه ۱۵ خرداد به دست می‌آید، ضرورت پرداختن به یک مبارزه جدی و مسلحانه علیه امپریالیسم است و برای این منظور قبل از هر چیز بایستی یک سازمان سیاسی، مخفی، منضبط و ملی با ایدئولوژی اسلامی به وجود آورد. سازمان معتقد بود که دشمنان اصلی مردم ایران، آمریکا و امپریالیست‌های غرب هستند که آمریکا در رأس آن قرار دارد و رژیم شاه به‌عنوان دست‌نشانده آمریکا عمل می‌کند؛ به همین دلیل مبارزه اصلی با امپریالیست و هرگونه سازشکاری با آن خیانت محسوب می‌شود. زمان زیادی نگذشت که دورویی و ریا در سخن و باورهای منافقین ثابت شود و این امر با درایت در رهبری امام خمینی (ره) به دست آمد. ▲

بهاره داداشی: سازمان مجاهدین خلق که از سال ۱۳۴۴

موجودیت خود را به‌عنوان یک سازمان چریکی و مبارزاتی عنوان کرده بود، در طول حیات خود دچار تحول ایدئولوژیکی شد و مسیری را که عنوان می‌کرد از ابتدا بر اساس دیدگاه‌ها و بینش‌های اسلامی آغاز کرده است، در میانه راه فعالیت خود، بیراهه را در پیش گرفت؛ اگرچه در ظاهر به دو گروه با دو ایدئولوژی تقسیم شدند، ولی هر دو گرایش مجاهدین راهشان از مسیر انقلاب اسلامی مردم ایران جدا بود. پس از انقلاب، سازمان مجاهدین خلق که با نام رسمی جنبش ملی مجاهدین فعالیت خود را آغاز کرده و در تراکت‌های رسمی نیز خود را به همین نام می‌خواند، نقاب دورویی و نفاق بر چهره گذاشت تا بلکه بتواند از هیاهوی یک جامعه انقلابی سهمی از قدرت برای خود داشته باشد.

با پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ مجاهدین خلق این واقعه را به امام خمینی (ره) رهبر انقلاب و ملت ایران تبریک گفتند و ایشان را «امام» خطاب کردند. مسعود رجوی که مدتی پیش و در ۳۰ دی ۱۳۵۷ از زندان آزاد شده و ریاست سازمان مجاهدین را به عهده گرفته بود به همراه موسی خیابانی به دیدار امام خمینی (ره) رفتند که همراهی خود با انقلاب و امام را به نمایش بگذارند تا با استفاده از فضای آزادتری که پدید آمده بود و با بالا گرفتن تب فعالیت‌های سیاسی همچون سایر احزاب امکان رشد سیاسی و نفوذ در قدرت را پیدا کنند. سازمان مجاهدین در تلاش برای حضور در ساختار قدرت، در اولین انتخابات ملی کاندیداهایی را برای حضور در مجلس خبرگان اعلام کرد، ولی نتوانست رأی لازم را کسب کند و از دور انتخابات خارج شد. تحمل این شکست برای منافقینی که مترصد فرصتی برای خود بودند غیرقابل تحمل بود، ازاین‌رو با ابراز خشم و ناراحتی از این شکست در نشریه «مجاهد» در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۵۸، در نامه‌ای اعتراضی به امام خمینی (ره) نوشتند: «مجلس بررسی قانون اساسی به‌راستی فاقد نمایندگان با طرز تفکر انقلابی نسل جوان و روشنفکر مسلمان است.»

زیر و رو کشیدن منافقین برای ملت ایران پیش از این نیز گوشه‌ای از چهره روباه‌صفتشان را به نمایش گذاشته بود، زمانی که در فروردین همین سال و در جریان همه‌پرسی برای انتخاب «جمهوری اسلامی» برای تعیین نوع حکومت انقلابی مردم ایران، سازمان مجاهدین ضمن رد اصل ولایت فقیه، حضور در انتخابات را تحریم کردند؛ و این اولین شمشیری بود که برای این گروه باقی بود، ازاین‌رو نقابی دیگر بر چهره زدند و سعی کردند تا خود را با تحولات و تصمیمات انقلابی مردم و امام

خمینی (ره) موافق و همراه نشان دهند و ضمن شرکت در هر حرکتی، محتوای بیانی‌ها و پیام‌های خود را نیز در موافقت با هر نوع اقدامات انقلابی منتشر می‌کردند؛ ازجمله در اقدام انقلابی دانشجویان پیرو خط امام برای تسخیر سفارت آمریکا که با واکنش متفاوت از سوی گروه‌های سیاسی مختلف روبه‌رو شد و هریک با تشریح این اقدام انقلابی سعی کردند آن را به نفع منافع خود تحلیل کنند، منافقین نیز چنین کردند. سازمان مجاهدین خلق که در آن زمان مواضعش را همچنان در نشریه مجاهد منتشر می‌کرد، چند روز پس از اشغال لانه جاسوسی در تیترا یک خود نوشت: «شور ضد امپریالیستی خلق قهرمان ایران خروشان‌تر باد؛ و در ادامه گزارش کاملی از روز اشغال لانه جاسوسی و با ادبیاتی انقلابی و حماسی و طرف‌دارانه منتشر کرد: «جاسوسان، تفنگداران دریایی و دیگر مزدوران ساعت‌ها با پرتاب گاز اشک‌آور در مقابل دانشجویان مقاومت

کردند تا از این فرصت برای از بین بردن اسناد و ردپاهای آغشته به خون خلقمان سود جویند.» سازمان همچنین در جریان درگیری‌های کردستان به دفاع از مواضع امام

“ زیر و رو کشیدن منافقین برای ملت ایران پیش از این نیز گوشه‌ای از چهره روباه‌صفتشان را به نمایش گذاشته بود، زمانی که در فروردین همین سال و در جریان همه‌پرسی برای انتخاب «جمهوری اسلامی» برای تعیین نوع حکومت انقلابی مردم ایران، سازمان مجاهدین ضمن رد اصل ولایت فقیه، حضور در انتخابات را تحریم کردند؛ و این اولین شمشیری بود که برای انقلاب مردم ایران از رو بستند.

محسوب می‌شود. زمان زیادی نگذشت که دورویی و ریا در سخن و باورهای منافقین ثابت شود و این امر با درایت در رهبری امام خمینی (ره) به دست آمد. ▲

پرونده همچنان باز است

روایتی از دفتر نخست وزیری در روز انفجار تروریستی



رجایی و دیگران اگر نیستند، خدا هست. (امام خمینی^(ه))

ابراهیم خدابخش: «رئیس‌جمهور در صدر میز [صلح شمالی میز مستطیلی جلسه] و در سمت چپ او [ابتدای صلح طولی چپ به سمت در خروجی] نخست‌وزیر، بعد صندلی وزیر کشور، بعد رئیس‌شهریانی و بعد نمایندگان نیروهای مسلح در دو طرف میز، در سمت راست رئیس‌جمهور [ابتدای صلح طولی سمت راست] مکان منشی جلسه قرار داشت که «کشمیری» در آن روز روی آن صندلی نشست.» این آرایشی بود که حاضران جلسه دفتر نخست‌وزیری در ۸ شهریور ۱۳۶۰ دور میز نشستند بودند تا در مورد مسائل مختلف کشور صحبت کنند.

«کیف بمب را در کنار پای خود نزدیک به شهید رجایی کار گذاشت. در کنار در ورودی یعنی پشت صندلی‌های نخست‌وزیر، وزیر کشور، رئیس‌شهریانی، در ورودی و خروجی جلسه بود که در کنار در با کمی فاصله فلاسک‌های آب جوش و چای و تعدادی استکان و نعلبکی وجود داشت. کشمیری بدون کیف از جای خود بلند می‌شود، برای باهنر و رجایی چای می‌ریزد. از پشت باهنر و دست‌چربی به طرف جای اصلی استقرار خود در انتهای میز که خسرو تهرانی روی آن نشسته بود، می‌رود و با او مکالمه کوتاهی می‌کند و به جای اینکه برود و سر جای جدید خود در کنار مرحوم رجایی بنشیند، از در خارج می‌شود...» این‌ها همه آن چیزی است که کشمیری در جلسه روز هشتم شهریور انجام می‌دهد. دقایقی بعد صدای انفجار بلند شد و سران کشور در آتش سوختند. در این انفجار محمدعلی رجایی رئیس‌جمهور و محمدجواد باهنر نخست‌وزیر (در اثر انفجار)، عبدالحسین دفتریان مدیرکل مالی اداری نخست‌وزیری (در اثر خفگی در آسانسور) و هوشنگ وحید دست‌چربی (در اثر جراحات ناشی از سوختگی و سقوط، در ۱۴ شهریور) و یک عابر در بیرون ساختمان کشته شدند. خسرو تهرانی مسئول اطلاعات نخست‌وزیری و جمعی از فرماندهان ارشد نظامی، سرهنگ موسی نامجو وزیر دفاع، یوسف کلاهدوز مسئول سپاه پاسداران، تیمسار شرف‌خواه معاون نیروی زمینی، سرهنگ اخبانی معاون ژاندارمری و سرهنگ کتبیبه رئیس اداره دوم ارتش نیز در این نشست حضور داشتند که همگی با جراحاتی جان به بدر بردند.

اما این همه ماجرا نبود. در ابتدای امر که نام شهدای این حمله تروریستی اعلام شد نام مسعود کشمیری به‌عنوان شهید اعلام شد. افرادی همچون علی‌اکبر تهرانی، محسن سازگارا و نادر قوچکانلو به دلیل تلاش برای جسدسازی متهم بودند که با تهیه مقدماتی از قبیل تابوت و جمع‌آوری خاکستر از محل حادثه در ابتدا تلاش می‌کنند آن را به‌عنوان پیکر شهید رجایی جا زده و پیکر آن شهید عزیز را به‌عنوان جسد کشمیری اعلام نمایند که با اعتراض برخی دوستان شهید و خانواده وی که در بیمارستان انقلاب اقدام به شناسایی پیکر شهید رجایی کرده بودند، خاکستر را به‌عنوان پیکر کشمیری اعلام می‌کنند و به مقابل مجلس برده و تشییع می‌کنند. این توطئه با اعتراض افرادی همچون دکتر زرگر نماینده وقت مجلس آشکار می‌شود که اعلام می‌دارد حتی با سوختن بدن به مدت ۲۴ ساعت در آتش برخی استخوان‌ها همچون جمجمه بر جای خواهند ماند و نمی‌تواند از جسدی تنها خاکستر مانده باشد، آن هم در شرایطی که پیکر شهیدان باهنر و رجایی تقریباً سالم است. واقعیت ماجرا این بود که کشمیری گریخته بود، او حتی چند روز قبل از این خانواده خود را از محل سکونت خود دور کرده بود.

کشمیری قبل از انقلاب توسط پسر دایی خود ابوالفضل دلنواز که برادر همسرش هم بود، جذب سازمان مجاهدین خلق شد. ابتدا در بحث‌های خانوادگی از آن‌ها حمایت می‌کرد، لکن به مرور زمان چهره‌ای حزب‌اللهی و حامی جمهوری اسلامی به خود گرفت و پیچیده‌تر عمل کرد.

کشمیری در دوران تحصیل در دانشگاه به همراه علی‌اکبر تهرانی و تحت مسئولیت محمود طریقی‌الاسلامی در سازمان مجاهدین خلق حضور داشت. پس از انقلاب همچنان با اسامی مستعار چون «حنیف» و «محبیب» عضو سازمان بود. منزل او در مهرشهر کرج از بزرگ‌ترین انبارهای سلاح و مهمات سازمان بود و افراد سطح بالایی از سازمان در این منزل تشکیل جلسه می‌دادند. همسر او مینو (سرور) دلنواز نیز از اعضای فعال مجاهدین بود و برای ریاست‌جمهوری مسعود رجوی تبلیغ می‌کرد، در راهپیمایی‌های مجاهدین خلق شرکت داشت و پس از انفجار نخست‌وزیری به همراه کشمیری فراری شد.

کشمیری در اوایل سال ۱۳۶۰ از طریق علی‌اکبر تهرانی به نخست‌وزیری و دفتر محسن سازگارا رفت و در قسمت هماهنگی‌ها مشغول به کار شد. در این مقطع محسن سازگارا، معاونت سیاسی-اجتماعی بهزاد نبوی وزیر وقت مشاور در امور اجرایی بود. پس از مدت کوتاهی فعالیت کشمیری در دفتر سیاسی وزیر مشاور در امور اجرایی مورد توجه بهزاد نبوی و خسرو تهرانی قرار گرفت و با

توافق آن دو، کشمیری به دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری منتقل شد و هم‌زمان با تشکیل شورای امنیت کشور در خرداد ۱۳۶۰، با حکم خسرو تهرانی به‌عنوان جانشین دبیر شورای امنیت کشور معرفی شد. کشمیری برای نفوذ بیشتر یک طرح اطلاعاتی راه انداخت و بسیاری از سران رژیم را دعوت کرد و گفت کاری کنیم که جلوی نفوذی‌ها را بگیریم و آن‌ها را شناسایی کنیم، درحالی که خودش بالاترین نفوذی بود و این طرح را می‌داد و طبعاً هیچ‌کس جز خودش مسئولیت این طرح را بر عهده نمی‌گرفت؛ به این ترتیب اگر مزاحمتی بودند که ممکن بود نسبت به او حساسیت

داشته باشند، تحت عنوان نفوذی ممکن بود آن‌ها را از قسمت‌های مختلف حذف کند و درعین‌حال جایگاه خودش را مستحکم‌تر کند.

بدین ترتیب او به‌عنوان یکی از اعضای سازمان مجاهدین موفق شد دفتر نخست‌وزیری را منفجر کند. اگرچه سازمان مجاهدین رسماً مسئولیت این انفجار را بر عهده نگرفت، اما مسعود رجوی به دست داشتن اعضای سازمان مجاهدین خلق در انفجار دفتر نخست‌وزیری و حزب جمهوری در سال ۱۳۶۰، اولین بار در ملاقات با طاهر جلیل حبوش رئیس سازمان اطلاعات و امنیت صدام حسین اعتراف کرد. همچنین خدابخنده یکی از اعضای جداشده از سازمان مجاهدین در مورد نقش این

سازمان در انفجار دفتر نخست‌وزیری و همچنین عاقبت کشمیری می‌گوید: «مسعود رجوی رسماً خودش گفته و صدها شاهد هم هست که سازمان مسئول ترورهای ۷ تیر و ۸ شهریور است. البته هنوز سازمان زیر بار نرفته و قبول نکرده است، ولی صدها عضو سازمان از خود مسعود رجوی شنیده‌اند که قبول کرده است. رجوی در یک نشست که همه اعضای سازمان حضور داشتند مسعود کشمیری را

به همه نشان داد و گفت او دفتر نخست‌وزیری را منفجر کرده است. به طور رسمی اعلام نشد، ولی در جلسه‌های خصوصی اعلام می‌شد و به آن هم افتخار می‌کردند. آنجا مسعود کشمیری با اسم مستعار باقر شناخته می‌شد. خیلی‌ها نمی‌دانستند که باقر چه کسی است و چه‌کاره است تا اینکه مسعود رجوی او را معرفی کرد و گفت این مسعود کشمیری است.»

وی ادامه می‌دهد: «چون مسعود کشمیری مسئله‌دار بود و می‌خواست از سازمان برود، رجوی برای اینکه جلوی خروج کشمیری از سازمان را بگیرد و او را بترساند، او را به همه معرفی کرد. به او گفت تو الآن زیر چتر سازمان امنیت داری، اگر از زیر چتر سازمان خارج شوی جمهوری اسلامی تو را دستگیر می‌کند و از بین می‌برد. مسعود رجوی این کار را کرد تا کشمیری مجبور بشود و بماند؛ اما آخرسر هم او نماند و دست زن و بچه‌اش را گرفت و به آلمان رفت. زنش دختردایی‌اش بود که سازمان گفته بود باید از او جدا بشود، اما کشمیری حاضر نشد او را طلاق بدهد و با هم به آلمان رفتند.»

دولت جمهوری اسلامی همچنان بعد از گذشت نزدیک به ۴۰ سال هنوز پرونده کشمیری را باز گذاشته و به دنبال دستگیری کشمیری است. باز بودن این پرونده تنها به کشمیری مربوط نمی‌شود، هنوز اتهامات زیادی در مورد این پرونده وجود دارد. در جریان تحقیقات در مورد

دست‌های آلوده

مسعود کشمیری

-عضو نفوذی سازمان در بدنه دولت
-تلاش نافرجام برای ترور امام خمینی (ره)

-مسئول انفجار تروریستی دفتر نخست وزیری در ۸ شهریور ۶۰
-فرار از کشور بعد از اقدام تروریستی و سرنوشت پرابهام او تاکنون



این انفجار، تنی چند از مقامات امنیتی از جمله حسن کامران، محسن سازگارا، خسرو تهرانی به طنز سهل‌انگاری یا خیانت، در این ارتباط دستگیر و زندانی شدند که در این میان حسن کامران نزدیک دو سال را در زندان گذرانید. با رأی دادگاه، فردی که مسئولیت حفظ سلاح و مهمات را در منزل کشمیری بر عهده داشت اعدام شد و سعادت رضائی و محمد دلنواز متهمین ردیف دوم و سوم که از نزدیکان کشمیری بودند به ۱۰ و ۱۲ سال حبس محکوم شدند. در صدر متهمین علی‌اکبر تهرانی قرار داشت. هم‌زمان با آماده شدن دادگاه برای محاکمه وی، دوستان و مرتبطان وی جوسازی شدیدی را آغاز کردند، اما در سه جلسه محاکمه وی، ضرورت احضار و تحقیق از برخی دیگر از متهمین که هنوز در سایه بودند محرز گردید. لذا دادگاه با کسب اجازه از شورای عالی قضائی، ادامه محاکمه علی‌اکبر تهرانی را تا انجام تحقیقات از سایر متهمین و ارسال پرونده نامبردگان به دادگاه و محاکمه دسته‌جمعی آن‌ها متوقف کرد. پس از چندی با محقق نشدن امکان بازجویی از برخی افراد که در مظان اتهام و در قدرت بودند همچون سعید حجاریان و بهزاد نبوی، تعدادی از متهمین زیر نظر ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی احضار و بازجویی از آن‌ها در شهریور ماه ۱۳۶۲ آغاز شد. علی‌رغم مسئولیت و نظارت کامل دادگاه بر بازجویی‌ها، افراد همسوبا متهمین به شدت بر موضوع خطی برخورد شدن با پرونده متمرکز شده و با تبلیغات وسیع کار به جایی رسید که توانستند در مدت زمان کوتاهی و در زمانی که هنوز بازجویی در حال انجام بود و به مرحله محاکمه نرسیده بود، متهمین از زندان آزاد شوند. ۶۱ تن از وزرا، نمایندگان و مسئولین طوماری به دفاع از متهمین امضا می‌کنند و به محضر حضرت امام (ره) ارسال می‌نمایند و هم‌زمان ۶۲ نماینده مجلس نیز به قوه قضائیه تذکر داده و خواستار پیگیری جدی پرونده نخست‌وزیری می‌شوند؛ اما نهایتاً به دستور امام متهمین آزاد می‌شوند.

همچنین در جریان این پرونده تقی محمدی در زندان خودکشی کرد. ماجرا از این قرار بود که پس از انفجار هشتم شهریور در فاصله کوتاهی تقی محمدی ابتدا به‌عنوان مأمور دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری به کویت اعزام می‌شود و سپس به‌عنوان کاردار ایران در افغانستان منصوب می‌شود. دادستانی انقلاب به دلیل نزدیکی او با مسعود کشمیری (عامل انفجار نخست‌وزیری)، با هماهنگی وزارت خارجه و بدون آشکار کردن موضوع، او را از کابل فرا خوانده و بازداشت کرد. تقی محمدی پس از شنیدن برخی اعترافات هم‌پرونده‌هایش علیه او، در بازداشتگاه برای اعتراف اعلام آمادگی کرده بود، پس از بیان برخی نکات با نظر کارشناس مربوطه ساعتی فرصت استراحت دریافت می‌کند، اما در این فاصله به طرز مشکوکی با کمر بند در تاریخ ۱۳۶۵/۱/۱۹ خودکشی می‌کند. برخی از کارشناسان امنیتی دادستانی انقلاب معتقد بودند که این گونه خودکشی با توجه به اینکه تقی محمدی بر روی رگ‌های گردنش چوب کبریت گذاشته بود، امکان ندارد و اشخاص دیگری احتمالاً او را کشته‌اند و بعد حلق‌آویزش کرده‌اند. ▀

گفت‌وگو با مسعود رضایی
درباره تاریخچه سازمان مجاهدین خلق

چه فکر می‌کردند چه شد

سازمان مجاهدین از مبارزه با آمریکا شروع کردند
و امروز نوکر و مهره صهیونیسم و آمریکا هستند

سمیرا آقاجانی: در جریان مبارزات انقلابی گروه‌های زیادی متولد می‌شوند، این گروه‌ها در روند مبارزاتشان گاه تکثیر می‌شوند و گاه تجزیه و هریک گوشه‌ای از مرام اولیه را گرفته و مستقل می‌شوند. در میان احزاب و گروه‌هایی که در جریان مبارزات انقلابی در دوره پهلوی شکل گرفتند، سازمان مجاهدین خلق عملکرد متفاوت‌تری داشت؛ شکل‌گیری آن‌ها از تفسیری از اسلام، تغییر مرام به کمونیسم و نهایت کتمان اندیشه و تبدیل شدنشان به منافقین بود. اگرچه دیگر این سازمان حتی در خارج از ایران هم جایگاهی ندارد و دشمن دست‌چندم جمهوری اسلامی هم تلقی نمی‌شود، اما جنایت‌های آن‌ها در ایران هیچ‌گاه از حافظه ایرانیان پاک نخواهد شد. مسعود رضایی پژوهشگر تاریخ معاصر در این گفت‌وگو از روند تبدیل شدن سازمان مجاهدین خلق به آنچه امروز هستند سخن گفت.

تاریخ



برخی ایرادات و خلل‌هایی که در تفکر مارکسیستی/اسلامی آن‌ها وجود داشت به‌تدریج به اندیشه مارکسیستی گرایش پیدا کرده بودند و معتقد بودند اگر بخواهیم مبارزاتی با امپریالیسم آمریکا داشته باشیم باید از تجربه دیگر کشورها استفاده کنیم. این‌گونه مسائل باعث جنگ ایدئولوژیکی شده بود. تقی شهرام در واقع آخرین میخ این ماجرا را کوبید و با همراه کردن اعضای دیگر مرکزیت سازمان، خود را به‌عنوان گروهی مارکسیستی اعلام کردند (این اتفاق سال ۱۳۵۴ افتاد).

بنابراین، بخش اعظم اعضای که در بیرون زندان بودند مارکسیست شدند. البته کسانی هم بودند که در مقابل این جبهه مارکسیستی ایستادگی می‌کنند؛ مجید شریف‌واقی و مرتضی صمدی‌لباف از کسانی بودند که شدیداً بر تفکرات اسلامی‌شان پافشاری می‌کنند و البته حذف شدند (سازمان مجاهدین به‌سرعت آن‌ها را حذف فیزیکی کرد). در کنار این دو شخصیت اصلی، افراد دیگری هم بودند که بر گرایش‌های اسلامی‌شان تأکید داشتند. از طرف دیگر کسانی همچون مسعود رجوی بودند که تفکر پسامارکسیست در آن‌ها رشد پیدا کرده بود. از حوالی سال ۱۳۵۱ عده‌ای از آن‌ها تقریباً آشکار می‌کنند که دیگر اعتقادی به اسلام ندارند و مارکسیست شدند، اما مسعود رجوی به آن‌ها توصیه می‌کند که این مسئله را علنی نکنند، حتی به آن‌ها پیشنهاد می‌دهد که در زندان پیش‌نماز شوند.

بنابراین گروهی در سازمان مجاهدین تشکیل می‌شود که به مارکسیست اعتقاد دارند اما آن را در لاک دفاع قرار می‌دهند و دفاع علنی از آن نمی‌کنند. این افراد به خصوص از سوی نیروهایی که در زندان به‌واسطه مبارزات انقلابی بر پایه مکتب اسلام حضور داشتند به‌عنوان کسانی که پرده نفاق روی خود کشیدند مطرح می‌شوند و از همان زمان به آن‌ها می‌گفتند که شما یک روش منافقانه را در پیش گرفتید. مجاهدینی که در خارج از زندان بودند روش منافقانه‌ای نداشتند و اعلام کرده بودند که ما مارکسیست هستیم، این گروه اسم خودشان را گروه پیکار گذاشتند. از این به بعد، ما مجاهدین خلق مارکسیست شده را با عنوان گروه پیکار می‌شناسیم. این ماجرا ادامه پیدا می‌کند تا بهمن ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی پیروز می‌شود

اعدام و عده‌ای تبعید می‌شوند. در این سال تغییر و تحولی در سازمان ایجاد می‌شود، چون عده‌ای همچون برادران رضایی (مهدی و رضا) و احمد رضایی که در مرکزیت سازمان بودند کشته می‌شوند و در مرکزیت سازمان فردی به نام تقی شهرام قرار می‌گیرد. تقی شهرام موفق شده بود از زندان فرار کند. عده‌ای معتقدند ساواک مقدمات فرار او را فراهم کرد تا بتواند روی بقیه اعضا اثر بگذارد، برخی هم معتقدند این فرار را خود او طراحی کرده بود؛ به‌هرحال تقی شهرام وارد سازمان می‌شود. موفقیت او در فرار از زندان شخصیت و ابهتی به او داده بود.

البته در آن زمان بهرام آرام هم در رأس بود، اما تقی شهرام توانست تفکرات خودش را مطرح کند تا اینکه در اواسط سال ۱۳۵۴ سازمان رسماً اعلام کرد که مبنای فکری آن‌ها تفکرات مارکسیستی است. البته پیش از آن هم تفکرات مارکسیستی در بین آن‌ها نفوذ و رشد کرده بود و عده‌ای از آن‌ها اگرچه اسماً مسلمان بودند اما هیچ اعتقادی به اسلام نداشتند. اندیشه مارکسیستی در آفریقا و خاورمیانه و بخش‌های دیگر جهان در حال رشد بود و حضور پررنگی داشت. سازمان مجاهدین خلق هم به دلیل

جزوات حاضر به تأیید آن نمی‌شود و بر مبنای اسلام ناب و خالص، تفسیر آن‌ها از اسلام را تأیید نمی‌کند؛ البته در رد آن هم پاسخی نمی‌دهد.

در این مرحله آن‌ها وارد این فاز می‌شوند که برای عملیات مسلحانه اسلحه تهیه کنند. چون این سازمان با یکی از اعضای ساواک در ارتباط بود، او به ساواک اطلاع می‌دهد و ساواک وارد ماجرا می‌شود

و بسیاری از اعضای این سازمان را دستگیر می‌کنند؛ بنابراین، قبل از اینکه وارد فاز مسلحانه شوند شناسایی و دستگیر می‌شوند. به دلیل این واقعۀ تعداد اندکی از اعضای سازمان در بیرون از زندان به سر می‌برند و تعداد بیشترشان در داخل زندان بودند. از اکثریتی که در زندان بودند تعداد زیادی از آن‌ها اعدام می‌شوند و در داخل زندان هم تعداد کمی از آن‌ها باقی می‌ماند. رهبری عده‌ای که در داخل زندان

به سر می‌برند به دست مسعود رجوی بود.

از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۵۴ عملیات متعددی توسط اعضای که بیرون از زندان بودند انجام شد و برخی از سران رژیم پهلوی ترور می‌شوند. بعضی از این عملیات‌ها موفق و برخی ناموفق بودند. در این عملیات‌ها عده‌ای از اعضا دستگیر، عده‌ای

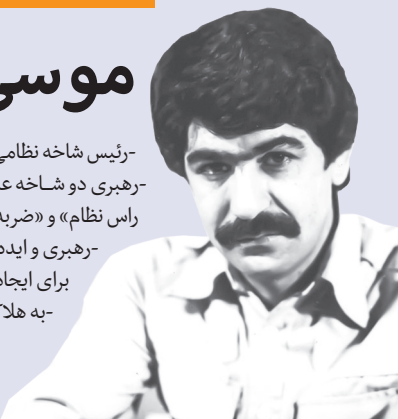
“

دیگر کسانی همچون مسعود رجوی بودند که تفکر پسامارکسیست در آن‌ها رشد پیدا کرده بود. از حوالی سال ۱۳۵۱ عده‌ای از آن‌ها تقریباً آشکار می‌کنند که دیگر اعتقادی به اسلام ندارند و مارکسیست شدند، اما مسعود رجوی به آن‌ها توصیه می‌کند که این مسئله را علنی نکنند، حتی به آن‌ها پیشنهاد می‌دهد که در زندان پیش‌نماز شوند.

دست‌های آلوده

موسی خیابانی

-رئیس شاخه نظامی سازمان پس از ورود سازمان به فاز مبارزه مسلحانه -رهبری دو شاخه عمده حملات تروریستی سازمان تحت عنوانین: «ضربه به رأس نظام» و «ضربه به سرانگشتان نظام» -رهبری و ایده پردازی برای حملات تروریستی موسوم به «ترور کور» برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه -به هلاکت رسیدن در جریان کشف خانه تیمی زعفرانیه



« در تبارشناسی سازمان مجاهدین خلق، منشی ایدئولوژیکی و منشی مسلحانه آن‌ها بسیار چالش برانگیز است؛ مارکسیسم، اسلام و اسلحه سه اهرمی بودند که آن‌ها برای کسب قدرت از آن استفاده می‌کردند. لطفاً در مورد چگونگی شکل‌گیری این سازمان و استفاده از این اهرم‌ها توضیح دهید.

سازمان مجاهدین خلق حدود اوایل ۱۳۴۴ شکل گرفت. کسانی که آن را تأسیس کردند عضو انجمن دانشگاه‌ها بودند و با نهضت آزادی و جبهه ملی در تماس بودند؛ ولی در طول زمان مبارزه‌شان با رژیم پهلوی معتقد بودند اهدافشان در قالب اندیشه ملی و نهضت معنوی قابل تحقق و پیاده شدن نیست، بنابراین راهشان را از نهضت آزادی جدا می‌کنند و قدم در یک مسیر انقلابی‌تر و مسلحانه می‌گذارند. آن‌ها به‌واسطه تبادل فکری که با نهضت آزادی و بعضی افراد داشتند، تحت تأثیر موج نگاه کسانی چون بازگان، نسبت به اسلام و آموزه‌های الهی تلاش می‌کردند قرآن را مطابق با علم روز تفسیر کنند و بر مبنای علم روز به دیدگاه‌های فکری و فلسفی که در اسلام وجود دارند نگاه کنند. با همین نگاه شروع می‌کنند به یارگیری بیشتر و مخفی شدن در خانه‌های تیمی و جمع‌هایی را شکل می‌دهند و شروع به مطالعه منابع می‌کنند. انقلاب کمونیستی که در روسیه و چین رخ داد و حرکت‌های انقلابی بسیاری که بر مبنای مکتب مارکسیست در دنیای آن روز وجود داشت و به پیروزی‌هایی هم دست یافته بودند، بسیار مورد پسند و علاقه این گروه قرار می‌گیرد.

بنابراین آن‌ها هم کتاب‌های اسلامی می‌خواندند، هم نهج‌البلاغه را می‌خواندند و هم منابع و کتاب‌های مکتب مارکسیسم؛ و این روند تا سال ۱۳۵۰ ادامه پیدا می‌کند. در سال ۱۳۵۰ که تعداد اعضای این سازمان بیشتر شده بود و در شهرهای مختلف مشغول تبلیغ و نوشتن برخی جزوات بودند، تصمیم می‌گیرند وارد عملیات مسلحانه بشوند. آن‌ها در این جزوات طرز تفکر خود در مورد مسائل مختلف همچون اسلام، مبارزه مسلحانه و جهان‌بینی‌شان را بیان می‌کنند و آن را نزد امام می‌برند تا تأییدیه اندیشه خود را از ایشان بگیرند. امام خمینی بعد از مطالعه کامل این



خاطره کشتار

اعترافات مهران اصدقی عامل ترور ناموفق
حاج احمد خمینی و آیت الله محمد خامنه‌ای

۳۰ تیر ۱۳۶۰

من از سال ۱۳۵۸ از طریق انجمن دانشجویان هوادار منافقین در دانشکده جذب این گروهک شدم. در ابتدا فعالیت‌های من در زمینه کارهای تبلیغاتی و شرکت در تظاهرات و راهپیمایی‌ها بود. با تعطیلی دانشکده‌ها، بعد از انقلاب فرهنگی به قسمت کارگری منافقین منتقل شدم و مسئولیت قسمت ساختمانی و نساجی به عهده من بود و تا قبل از ۳۰ خرداد در این نهاد فعالیت می‌کردم. بعد از ۳۰ خرداد وارد تیم‌های عملیاتی ویژه شدم و در همین تیم چندین سرت مسلحانه ماشین برای عملیات انجام دادیم. در مهرماه سال ۱۳۶۰ بعد از اینکه مجدداً ما سازمان دهی شدیم،

گفتاری از محمدصادق کوشکی

روزه‌هایی از سر استیصال

۳۰ تیر ۱۳۶۰

آمریکایی‌ها در مسیر مبارزه و مقابله خود با جمهوری اسلامی ایران از هر ابزاری هرچند کوچک و کم‌توان استفاده می‌کنند، یعنی هیچ ابزاری را از نظر دور نگه نمی‌دارند. در مقطعی که سازمان مجاهدین خلق به عملیات تروریستی متوسل شد تا مقطعی که رجوی به همراه بنی‌صدر از کشور فرار کرده و به فرانسه رفته و آزادانه در فرانسه مشغول رهبری عملیات تروریستی شد و تا سال ۱۳۶۱ که اوج عملیات‌های تروریستی آن‌ها بود، بر اساس مصاحبه‌ای که مسعود رجوی با نشریه «المصور» انجام می‌دهد صراحتاً بیان می‌کند که در طول یک سال اول فاز مسلحانه یعنی از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تا تابستان سال ۱۳۶۱ بیش از ۶ هزار و ۵۰۰ نفر را در ایران ترور کردند که از این میزان حدود ۳۰۰ نفر از مسئولین و نیروهای نظامی و امنیتی بوده و بقیه مردم عادی بودند.

جالب اینجاست که کماکان وی در فرانسه تا سال ۱۳۶۵ آزادانه بدون هیچ مشکلی فعالیت می‌کند؛ یعنی فردی که اعلام کرده من در مدت یک سال حدود ۶ هزار و ۵۰۰ نفر از مردم ایران را کشته‌ام و یا دستور کشتن آن‌ها را داده‌ام، آزادانه در فرانسه در حال فعالیت بوده و هیچ مانعی برای وی ایجاد نشده است. این بدان معناست که اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها نه تنها برایشان اهمیت نداشته که چنین تشکل تروریستی در حال فعالیت است، بلکه از او پشتیبانی هم می‌کردند. بسیاری از مقامات آمریکایی و اروپایی اعم از سناتورها و مقامات وزارت خارجه آمریکایی و اروپایی به اشکال مختلف حمایت‌های خود را تا سال ۱۳۶۵ از این سازمان و شاخه سیاسی آن که شورای ملی مقاومت بود، ابراز کرده و آن را آلت‌رناتیو دموکراتیک جمهوری اسلامی ایران بیان کردند، با علم به اینکه این سازمان رسماً اعلام کرده که چه میزان کار تروریستی مرتکب شده است.

از سال ۱۳۶۵ سازمان مجاهدین وارد خاک عراق شد و به‌عنوان جزئی از ارتش عراق در کنار صدام مشغول مبارزه با رزمندگان اسلام و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران می‌شود تا سال ۱۳۶۷ که ما پذیرش قطعنامه و عملیات داشتیم که از سوی منافقین به‌عنوان فروغ جاویدان نام‌گذاری شد که در مقابل آن رزمندگان اسلام در عملیات مرصاد منافقین را از کشور بیرون کرده و ضربه سختی به آن‌ها زدند. در این مقطع هم با علم به اینکه رجوی و نیروهای تحت امر او جزئی از نیروهای تحت امر صدام بودند، هیچ برخوردی با آن‌ها صورت نگرفت، بلکه شعبه‌ها و پایگاه‌های تشکیلات منافقین در آمریکا و اروپا با آزادی تمام فعالیت می‌کردند. بخش قابل توجهی از نیروهای

رجوی که در عملیات فروغ جاویدان وارد خاک ایران شدند، نیروهایی بودند که از اروپا، آمریکا و کانادا وارد عراق شده و تسهیلات لازم از سوی دولت‌های اروپایی برای مسافرت سریع آن‌ها به عراق در آن مقطع فراهم شده بود. معلوم بود که قرار است بیایند و به‌عنوان جزئی از ارتش صدام به ایران حمله کنند.

در سال ۱۹۹۱ میلادی وقتی آمریکایی‌ها وارد جنگ با صدام شدند (بعد از اینکه کویت توسط صدام اشغال می‌شود)، در این مقطع با اینکه نیروهای آمریکایی با صدام برخورد خشن می‌کنند، باز هم کاری به نیروهای مجاهدین خلق که در سراسر مرز ایران و عراق پراکنده بودند، نداشتند؛ یعنی نیروهای سازمان در پایگاه حدید در بصره،

پایگاه الولی در جلولاء و مقر اصلی آن‌ها در پادگان اشرف حضور دارند و با آمریکایی‌ها توافق می‌کنند که پرچم سفید سازمان را در پایگاه‌هایشان برافراشته کنند و لطمه‌ای نبینند؛ و همین اتفاق هم می‌افتد.

در طول سال ۱۹۹۱ میلادی تا سال ۲۰۰۳ میلادی با اینکه آمریکایی‌ها، صدام را تروریست دانسته و علیه او تبلیغ می‌کردند و رجوی که جزئی از ارتش صدام بود و صدام از گروه‌های رجوی به‌عنوان یگانی از ارتش خود برای سرکوبی گردها استفاده می‌کرد و به‌واسطه او عملیات نسل‌کشی بین گردهای عراق را طراحی کرد

من فرمانده یک واحد عملیاتی شدم که این واحد مسعود انتظاری نام داشت و اعضای آن مصطفی معدن‌پیشه (رحمان) و مجید مقدم (منصور) بودند و عملیات زیر را انجام دادیم.

اولین عملیاتی که در آن شرکت کردم، حمله به مقر مرکزی سپاه پاسداران در خیابان پاسداران بود که ما با هفت تیم سه-چهارنفره با آرپی‌جی به این ساختمان حمله کردیم. عملیات بعدی من حمله به خانه آیت‌الله ربانی املشی بود. در این عملیات ما چهار واحد چهارنفره بودیم که موفق نشدیم وارد خانه شویم. عملیات بعدی ترور حجت‌الاسلام بشارت نماینده مجلس بود که من به همراه افراد تیم مصطفی معدن‌پیشه و مجید مقدم ایشان را به شهادت رساندیم. عملیات بعدی که در آن شرکت کردم ترور آقای محمد خامنه‌ای بود که در اطراف خانه ایشان انجام دادیم و من فرمانده عملیات بودم و افراد شرکت‌کننده مصطفی معدن‌پیشه، مجید مقدم و رضا بودند؛ در این عملیات ما محافظین آقای خامنه‌ای را شهید کردیم. عملیات بعدی ترور سرهنگ حجازی بود که ما دو واحد بودیم و در خرابه‌های اطراف خانه آقای حجازی کمین کردیم و با دیدن ماشین ایشان به آن حمله کردیم که

- که رجوی آن عملیات را مروراید نام گذاشت- و چند هزار زن و کودک گرد را قتل‌عام کرد و به طور رسمی این اقدام اعلام شد، اما نمایندگی‌های سازمان در اروپا و آمریکا فعال بود و هیچ‌کس به آن‌ها سخت نگرفت. جالب اینجاست که بعد از سقوط صدام، آمریکایی‌ها فقط اسلحه را از سازمان مجاهدین خلق گرفتند، اما در خود اردوگاه اشرف مستقر شده و همکاری‌های گسترده‌ای انجام می‌دهند. اجازه می‌دهند که سازمان همچنان باقی مانده و فعالیت داشته باشد. از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ که آمریکایی‌ها عراق را ترک کردند، آمریکایی‌ها در بخشی از اردوگاه اشرف حضور داشته و حتی گاهی اوقات غذای نیروهای آمریکایی در اشرف توسط نیروهای مجاهدین خلق تدارک دیده می‌شد. آمریکایی‌ها کمک می‌کردند که سازمان جلوی فرار نیروهای خود را از اشرف بگیرد. مهم‌تر اینکه بسیاری از چهره‌های وابسته و شاخص سازمان در آمریکا اجازه فعالیت تبلیغاتی، برگزاری نشست، همایش، کنفرانس، میتینگ، کنسرت موسیقی، نشست مطبوعاتی و هر

فعالیت تبلیغی و سیاسی ممکن را داشتند. در طول دو دهه گذشته هر زمان که یکی از مقامات و مسئولان ایرانی در سازمان ملل سخنرانی و جلسه‌ای داشت، عوامل مجاهدین خلق بدون هیچ مانعی در نیویورک و روبروی سازمان ملل تظاهرات علیه جمهوری اسلامی ایران داشتند و هیچ برخوردی هم از سوی پلیس آمریکا نسبت به آن صورت نمی‌گرفت. وقتی که آمریکایی‌ها سازمان را در لیست سازمان‌های تروریستی قرار دادند حتی در همان مقطع هم مجاهدین خلق اجازه داشتند که وقتی

فعالیت تبلیغی و سیاسی ممکن را داشتند.

در طول دو دهه گذشته هر زمان که یکی از مقامات و مسئولان ایرانی در سازمان ملل سخنرانی و جلسه‌ای داشت، عوامل مجاهدین خلق بدون هیچ مانعی در نیویورک و روبروی سازمان ملل تظاهرات علیه جمهوری اسلامی ایران داشتند و هیچ برخوردی هم از سوی پلیس آمریکا نسبت به آن صورت نمی‌گرفت. وقتی که آمریکایی‌ها سازمان را در لیست سازمان‌های تروریستی قرار دادند حتی در همان مقطع هم مجاهدین خلق اجازه داشتند که وقتی

موفق نشدیم. عملیات بعدی آقای جواد منصوری بود که من به همراه شش نفر دیگر از افراد واحد عملیاتی قسمتمان در خیابان مدرس درحالی که لباس کمپته به تن داشتیم و ماشین‌ها را بازرسی می‌کردیم با دیدن ماشین ایشان به آن حمله کردیم و بعد فرار کردیم. عملیات بعدی ترور حاج سید احمد خمینی بود که من در این عملیات فرمانده واحد بودم و به همراه ده نفر دیگر از افراد قسمت ویژه در این ترور شرکت کردیم که به علت عدم حضور ایشان در ماشین موفق نشدیم. ترور بعدی ترور حجت‌الاسلام خوئی‌ها بود که در این عملیات من به همراه هشت نفر دیگر از قسمت ویژه در یک فولکس استیشن مخفی شدیم و سپس با مشاهده ماشین آقای خوئی‌ها به آن حمله کردیم که موفق نشدیم و یکی از افراد واحد ما تیر خورد و کشته شد.

در مردادماه و شهریورماه سال ۱۳۶۱ چند واحد عملیاتی تحت مسئولیت من قرار گرفت که این واحدها به مغازه‌ها و خانه‌های افراد حزب‌اللهی حمله می‌کردند و آن‌ها را ترور می‌کردند. آخرین مسئول من فردی به نام مسعود قربانی با نام مستعار تقی است و اسم مستعار خودم نیز بهرام است. آخرین مسئولیت من فرمانده نظامی اول تهران بود. (امضا و اثر انگشت) ▲

مقامات ایرانی به سازمان ملل سفر می‌کردند، علیه جمهوری اسلامی ایران تظاهرات و کارهای تبلیغاتی انجام دهند. چهره‌های شاخص سازمان مانند علیرضا جعفرزاده و سنان صمصامی، آمریکا را صحنه مانور خود و جمع‌آوری امضا و برگزاری نشست با نمایندگان کنگره و سیاستمداران سابق آمریکا می‌دانستند و مرتب این نشست‌ها برگزار می‌شد تا چهره‌های آمریکایی به اشکال مختلف حمایت‌های خود را از سازمان مجاهدین خلق اعلام کنند؛ حتی بعد از اینکه مشخص شد این سازمان به‌عنوان جزئی از ارتش صدام بوده است.

بنابراین، باید فهمید که آمریکایی‌ها اگرچه می‌دانند که سازمان مجاهدین خلق قدرت براندازی نظام را ندارد، اما تلاش می‌کنند از امکانات این سازمان برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران استفاده کنند. در پرونده هسته‌ای، همکاری سازمان مجاهدین خلق با سرویس‌های جاسوسی آمریکا و رژیم صهیونیستی باعث شد که یک مسئله عادی و داخلی به نام فعالیت‌های قانونی هسته‌ای ایران به یک بحران بین‌المللی تبدیل شود. خبرچینی و جاسوسی عوامل منافقین با همکاری رساند که یک فعالیت قانونی داخلی به یک بحران بین‌المللی تبدیل شود و از همین جام مسئله هسته‌ای ما بحرانی شد. آمریکایی‌ها می‌دانند که استفاده از عوامل مجاهدین خلق می‌توانست چنین فضایی را فراهم کند، از این‌رو از آن‌ها تا جای امکان استفاده می‌کنند.

بعد از فروپاشی قرارگاه اشرف، آمریکایی‌ها آن تعداد از نیروهای سازمان مجاهدین خلق را که احساس می‌کردند به‌دردخور بوده و دارای توانایی تحلیل هستند جذب سیستم‌های جاسوسی خود کردند تا بتوانند از این افراد به‌عنوان کسانی که ایرانی هستند برای جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات مربوط به ایران استفاده کنند.

یک استفاده جدی که غرب و آمریکا از اعضای سازمان مجاهدین خلق می‌کنند، این است که به تعدادی از نیروهای فعال سازمان پناهندگی و اقامت در اروپا و آمریکا را داده‌اند، به شرط اینکه در قالب ان‌جی‌اوها و گروه‌های کوچک طرف‌دار حقوق بشر، زنان، اقلیت‌ها و همجنس‌بازان فعالیت‌های سیاسی علیه جمهوری اسلامی ایران داشته باشند. احمد شهید به‌عنوان گزارشگر حقوق بشر در چند دوره‌ای که گزارش‌هایی مغرضانه و سیاه در خصوص حقوق بشر در ایران تنظیم کرده است، برای تهیه این گزارش‌ها اعضای منافقین را به‌عنوان منبع اصلی خود به کار گرفته است. اینکه چرا آمریکایی‌ها همچنان از این گروه پشتیبانی می‌کنند به خاطر این است که اعضای این گروه و چهره‌های شاخص آن حاضرند برای بقای خود هر فعالیتی را علیه وطنشان انجام داده و در این مسیر از همکاری با صدام و آمریکا و هیچ‌کس دیگری مضایقه نکردند. این ویژگی باعث شده آمریکایی‌ها مجاهدین خلق را نیروهای جذابی تشخیص دهند و هر استفاده‌ای که بشود از آن‌ها برده‌اند. ▲

دست‌های آلوده

اشرف ربیعی

-همسر اول مسعود رجوی

-مسئول توجیه زندانیان زن نسبت به مواضع مسعود رجوی و سازمان در زندان

-از افراد موثر در عضوگیری سازمان پس از انقلاب

-کاندیدای شکست خورده سازمان در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی

-به هلاکت رسیدن در جریان کشف خانه تیمی زعفرانیه



آغاز گفت‌وگو با نارنجک در تابستان ۱۳۶۰

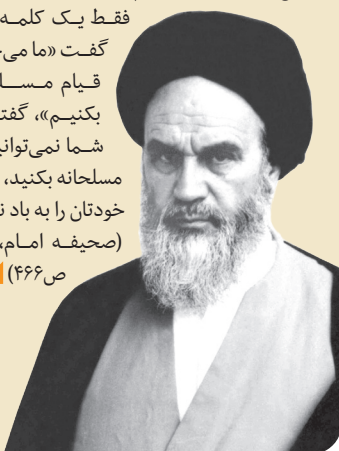
وقتی امام سیاست منافقین را پیش‌بینی کرده بود

باید ببینید چکاره‌اند این جمعیت‌هایی که افتاده‌اند توی این مملکت و دارند خرابکاری می‌کنند و مع‌الأسف، بعضی اشخاص هم که متوجه این مسائل نیستند، یک وقت آدم می‌بیند که طرف‌داری از این‌ها کردند یا یک چیزی گفتند، آن‌ها از آن استفاده طرف‌داری کردند. این‌ها گول می‌زنند، همه را گول می‌زنند. این‌ها می‌خواستند من را گول بزنند.

من نجف بودم، این‌ها آمده بودند که من را گول بزنند. بیست‌وچند روز -بعضی‌ها می‌گفتند ۲۴ روز، من حالا عددش را نمی‌دانم- بعضی از این آقایانی که ادعای اسلامی می‌کنند، آمدند در نجف، یکی‌شان بیست‌وچند روز آمد در یک جایی، من فرصت دادم به او حرف‌هایش را بزنم. آن به خیال خودش که حالا من را می‌خواهد اغفال کند. مع‌الأسف، از ایران هم بعضی از آقایان که تحت تأثیر آن‌ها واقع شده بودند -خدایوند رحمتشان کند آن‌ها هم اغفال کرده بودند آن‌ها را- آن‌ها هم به من کاغذ سفارش نوشته بودند. بعضی از آقایان محترم، بعضی از علما، آن‌ها هم به من کاغذ نوشته بودند که این‌ها اِثْمُ فُتْنَةٍ؛ قضیه اصحاب کهف، من گوش کردم به حرف‌های این‌ها که ببینم این‌ها چه می‌گویند. تمام حرف‌هایشان هم از قرآن بود و از نهج‌البلاغه، تمام حرف‌ها.

من یاد یک قصه‌ای افتادم که در همدان اتفاق افتاده بود. ظاهرًا زمان مرحوم آسید عبدالمجید همدانی، یک یهودی آمده بود مسلمان شده بود خدمت ایشان. ایشان دیده بود که بعد از چند وقت این یهودی خیلی مسلمان است و این‌قدر اظهار اسلام می‌کند که ایشان تردید واقع شده بود برایش که این شاید قضیه‌ای باشد. یک وقت خواسته بودش. گفته بود که تو مرا می‌شناسی؟ گفته بود که بلی، شما از علمای اسلام هستید و چطور [هستید]. می‌دانید پدرهای من کی‌اند؟ بلی، پیغمبر از اجداد شماست. خودت را می‌شناسی؟ بلی، من پدرانم یهودی بودند و حالا خودم مسلمان شدم. گفته بود سَرِ این را به من بگو که چرا تو مسلمان‌تر از من شدی؟ مردک فهمیده بود که این، آن چیزی را که می‌خواهد بازی کند، فهمیده است، فرار کرده بود. این که آمد بیست‌وچند روز آنجا و تمامش از نهج‌البلاغه و تماش از قرآن صحبت می‌کرد، من در دهم آمد که نه، این آقا هم همان است! والا، بچه تو اعتقاد به خدا و اعتقاد به چیزهایی که داری، چرا می‌آیی پیش من؟ من که نه خدا هستم، نه پیغمبر، نه امام، من یک طلبه‌ام در نجف. این آمده بود که من را بازی بدهد، من همراهی کنم با آن‌ها. من هیچ راجع به این‌ها حرف نزنم، همه‌اش را گوش کردم. فقط یک کلمه را که

گفت «ما می‌خواهیم قیام مسلحانه بکنیم»، گفتم نه، شما نمی‌توانید قیام مسلحانه بکنید، بی‌خود خودتان را به باد ندهید. (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۴۶۶)



به شیراز بازگشت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سمت امامت جمعه آن شهر و نماینده مردم فارس در مجلس خبرگان منصوب شد. او در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به افشاگری و مخالفت با گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی به‌ویژه مجاهدین خلق پرداخت و در ۲۰ آذر ۱۳۶۰ هنگام رفتن به نماز جمعه در حمله انتحاری یکی از اعضای همین گروه به شهادت رسید. ترور شهید آیت‌الله عبدالحسین دستغیب (شهید محراب) توسط عامل انتحاری منافقین به نام «گوهر ادب آواز» انجام شد. در این فاجعه دوازده تن از مردم عادی نیز به شهادت رسیدند.

محمد صدوقی

آیت‌الله محمد صدوقی (متولد ۱۲۸۷ یزد) در بیست‌ودوسالگی به قم هجرت کرد و مبارزه را از دوران رضاخان آغاز کرد. او از فداییان اسلام، مسلمانان لبنان و امام موسی صدر حمایت می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب به امامت جمعه یزد منصوب شد. وی به دلیل تأثیرگذاری فراوان در جریان انقلاب به‌شدت مورد خشم دشمنان انقلاب قرار داشت و چند بار نیز مورد سوءقصد قرار گرفت. سرانجام در ماه مبارک رمضان مصادف با یازدهم تیر ماه سال ۱۳۶۰ درحالی که شهید صدوقی پس از ادای نماز جمعه جایگاه نماز را ترک می‌کرد، عامل ترور (محمدرضا ابراهیم‌زاده) که ملیس به لباس ارتشی و حامل دو قبضه نارنجک جنگی بود، خود را به ایشان نزدیک کرد و ایشان را به آغوش کشید و خود را منفجر کرد. در این حادثه علاوه بر شهید آیت‌الله صدوقی، تعدادی از پاسداران محافظ ایشان مجروح شده بعد از آن نیز چهار نفر از بانوان بر اثر ازدحام جمعیت درگذشتند. شهید صدوقی «شیخ الشهدای محراب» لقب گرفت.



عطاءالله اشرفی اصفهانی

عطاءالله اشرفی اصفهانی (متولد ۱۲۸۱ خمینی‌شهر) پس از گذراندن دوره ابتدایی جهت ادامه تحصیل راهی حوزه علمیه قم شد. در سن چهل‌سالگی اجازه اجتهاد خود را از آیت‌الله محمدتقی خوانساری دریافت می‌کند. اشرفی در سال ۱۳۳۵ شمسی بنا به دستور مرحوم آیت‌الله بروجردی به‌منظور تبلیغ رهسپار کرمانشاه شد. با اوج‌گیری انقلاب به رهبری امام خمینی، اشرفی نیز مبارزات خود را در کرمانشاه آغاز کرد و پس از پیروزی انقلاب به امامت جمعه این شهر منصوب شد. با آغاز جنگ، او با وجود کهولت سن با حضور چندباره و مداوم در جبهه‌ها به دیدار رزمندگان می‌رفت و برای آنان سخنرانی می‌کرد. آیت‌الله اشرفی اصفهانی سرانجام در ساعت ۱۲:۱۵ ظهر ۲۳ مهر ماه ۱۳۶۱ درحالی که مهابی اقامه نماز بود توسط فردی به نام محمدحسین خداکرمی با نارنجک مورد حمله قرار گرفت و به شهادت رسید.



محمد کچوئی

شهید محمد کچوئی (متولد ۱۳۲۹ شمسی) پیش از وقایع ۱۵ خرداد، مبارزات سیاسی-مذهبی خود را آغاز کرد. او با عضویت در هیئت‌های مؤتلفه اسلامی به فعالیت‌ها و مبارزات خویش ادامه داد تا اینکه در سال ۱۳۵۳ دستگیر و به حبس ابد محکوم شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اداره زندان اوین را به عهده گرفت و به دلیل رفتار مناسب و منطقی با زندانیان که موجب هدایت بسیاری از آنان شده بود به «پدر توابین» مشهور شد. در پی پخش خبر انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی در زندان، زندانیان هوادار مجاهدین خلق در روز ۸ تیر ۱۳۶۰ به شادمانی پرداختند و می‌رفت که اوضاع رنگ شورش به خود بگیرد؛ به همین علت محمد محمدی گیلانی رئیس و اسدالله لاجوردی دادستان دادگاه انقلاب در زندان حضور یافتند و در حیات اوین دادگاه تشکیل دادند. محمد کچوئی چند نفر از زندانیان عضو سازمان مجاهدین را به محوطه زندان اوین آورد و کنار استخر نشانند تا همان جا بار دیگر محاکمه شوند. در حین این ماجرا کچوئی توسط کاظم افجه‌ای از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران ترور شد. او که از توابین بود، توانسته بود اعتماد مسئولین را جلب کند و وارد دادستانی انقلاب شود. ظاهرًا افجه‌ای قصد ترور محمدی گیلانی و اسدالله لاجوردی را هم داشت، اما کچوئی متوجه نزدیک شدن او شد و برای مقابله با او جلو رفت، در نتیجه گلوله‌ها به کچوئی اصابت کرد. افجه‌ای پس از ترور به طبقه سوم ساختمان فرار کرد و خود را به پایین انداخت و جان سپرد.



فهیمة صحرایی‌نژاد: ماهیت تروریستی سازمان مجاهدین خلق دیگر بر کسی پوشیده نیست. بالغ بر ۱۷ هزار نفر از مردم کوچه و بازار و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی کشور توسط سازمان مجاهدین خلق به شیوه‌های مختلف ترور و به شهادت رسیدند. در این بین، ترورهای انتحاری ماهیت دیگری دارند. حمله انتحاری در واقع یک خودکشی عقیدتی با ریشه‌های به ظاهر فرقه‌ای و مذهبی است، اما در باطن با اهداف و گرایش‌های سیاسی و قدرت‌طلبانه است که در آن عامل انتحاری با اجرای یک‌سری اقدامات از پیش طراحی‌شده و سازمان‌یافته ضمن از بین بردن خود، اهداف خرابکارانه یا جنایتکارانه‌ای را نیز پیگیری می‌کند. سازمان مجاهدین خلق با به کار گرفتن جوانان که راحت‌تر تحت تأثیر القائات ذهنی و انحرافی گروه‌های تروریست قرار می‌گیرند در چند مورد دست به حملات انتحاری و ترور شخصیت‌های سیاسی زدند؛ سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ اوج این ترورها بود.

اسدالله مدنی

میراسدالله مدنی دهخوارقانی (متولد ۱۲۹۳ آذرشهر) تحصیلات حوزوی را در قم به اتمام رساند و چندین سال در حوزه علمیه نجف تدریس می‌کرد. در حوزه نجف در بین دوستان معروف بود که «اسلحه‌ای که نواب صفوی تهیه کرد با پول کتاب‌های مدنی بود». پس از پیروزی انقلاب به امامت جمعه همدان و نماینده مجلس خبرگان این شهر منصوب شد. در آبان سال ۱۳۵۸ سید روح‌الله خمینی وی را به‌عنوان امام جمعه تبریز منصوب کرد. اقدامات شهید مدنی در تثبیت اوضاع تبریز، مقابله با اقدامات سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و نیز بنی‌صدر و خنثی کردن توطئه‌های دشمنان کشور، کینه عمیق دشمنان را موجب شده بود. روز جمعه ۲۰ شهریور ۱۳۶۰ فردی به نام مجید نیکو مقارن ساعت ۱۰:۴۰ بعد از ظهر، هنگامی که آیت‌الله مدنی بعد از اتمام نماز جمعه به‌منظور پرسش ایستاده بود، به طرف آیت‌الله مدنی رفته و درحالی که تظاهر به آغوش گرفتن ایشان می‌نماید، وی را ترور می‌کند. بنا به گفته شاهدان عینی در این لحظه دو انفجار متوالی روی می‌دهد که متعاقب آن شهید مدنی روی زمین می‌افتد و چندین نفر هم مجروح می‌شوند و ضارب نیز متلاشی می‌شود. نحوه شهادت ایشان موجب شده است از ایشان با عنوان دومین شهید محراب انقلاب اسلامی یاد شود.



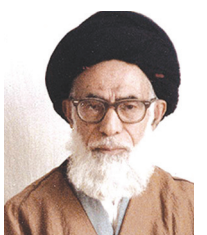
سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد

حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد (متولد ۱۳۱۱ بهشهر) در قم به مدت چهارده سال نزد آیات عظام سید حسین بروجردی و امام خمینی (ره) به تحصیل علوم دینی پرداخت. وی از ابتدای مبارزه تا پیروزی انقلاب اسلامی چندین بار دستگیر و به زندان‌های طولانی مدت محکوم شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به‌عنوان نماینده استان مازندران در مجلس خبرگان قانون اساسی انتخاب شد. ایشان پس از پایان دوره مجلس خبرگان، مقام دبیری حزب جمهوری اسلامی مشهد را به عهده گرفت و از این پایگاه حملات مداوم خود را متوجه نفاق حاکم بر بعضی مکان‌های دولتی و ارتجاع کرد و با ضد انقلاب به مبارزه سختی پرداخت. کینه مجاهدین خلق از وی به آشنایی قبل از انقلاب و در دوران زندان برمی‌گشت. وی دو سال در زندان بود و در این مدت (اواخر سال ۱۳۵۵) با تفکرات انحرافی گروهک‌هایی چون مجاهدین خلق آشنا شد و همواره آن‌ها را نقد می‌کرد. در صبحگاه هفتم مهر ۱۳۶۰ هنگامی که ایشان در حال بازگشت از کلاس پاسخگویی به سؤالات از پله‌های ساختمان حزب جمهوری اسلامی مشهد پایین می‌آمد، یکی از اعضای گروهک تروریستی مجاهدین خلق (هادی علوی فیتله‌چی) که قبلاً در حزب رخنه کرده بود و پس از شناسایی اخراج شده بود خود را به نزدیک ایشان رسانید و با قرار دادن نارنجک جنگی روی شکم ایشان و انفجار آن، هاشمی‌نژاد را ترور کرد. در اثر انفجار این نارنجک یکی از دست‌های تروریست قطع شد.



عبدالحسین دستغیب

سید عبدالحسین دستغیب شیرازی (متولد ۱۲۹۲ شیراز) بیشتر به سبب درس اخلاق و کتاب‌های فراوان اخلاقی شهره است. در دوره حکومت رضاشاه به بهانه سخنان تحریک‌آمیز و مخالفت‌هایش به زندان افتاد و میان ترک وطن یا کنار نهادن لباس روحانیت مخیر شد؛ در نتیجه در ۱۳۴۱ شمسی به نجف رفت و پس از سقوط رضاشاه



کتابخانه

تبار ترور

محمدصادق کوشکی
ناشر: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
تعداد صفحه: ۴۸۰ صفحه

کتاب «تبار ترور» با موضوع
مروری بر تاریخچه و کارنامه
تروریستی سازمان مجاهدین خلق
است. کاری که محمدصادق



کوشکی مبادرت به انجام آن کرده است بررسی مستند اقدامات تروریستی این گروهک بر اساس شواهد غیر قابل انکاری است که از میان برگ‌های تاریخ و اعترافات سران و دیگر اعضای این گروهک برجای مانده است. این کتاب به دویشت کلی تقسیم می‌شود. بخش اول که شامل ۴ فصل می‌باشد، شامل پیدایش سازمان مجاهدین خلق (منافقین) و تقابل آن‌ها با نظام حاکم، قبل و بعد از انقلاب اسلامی تا شروع مبارزات مسلحانه می‌باشد. بخش دوم نیز که شامل ۳ فصل است، به علل و چگونگی مبارزه مسلحانه، ترور شخصیت‌های رده اول و دوم نظام، ترور مردم عادی و سایر اقدامات تروریستی سازمان اشاره دارد. در فصل دوم از بخش دوم کتاب، شرح عملیات‌های تروریستی شخصیت‌های سیاسی مذهبی مشهور کشور، همچنین خلاصه‌ای از زندگی‌نامه این افراد به علاوه بخشی از مطالب و اسناد مربوط مندرج در نشریه مجاهد-نشریه منسوب به سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، آورده شده است.

سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)

به کوشش جمعی از پژوهشگران
ناشر: موسسه مطالعات و
پژوهش‌های سیاسی
تعداد صفحه: ۲۲۲۸



این کتاب سه جلدی اولین تحقیق جامع، مستند و تحلیلی درباره تاریخچه چهل ساله سازمان مجاهدین خلق و حاصل ۵ سال تلاش گروهی از پژوهشگران تاریخ معاصر و علوم سیاسی در مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی می‌باشد. بسیاری از اسناد و تصاویر این کتاب برای اولین بار ارائه و منتشر شده است. جلد اول آن، دوره زمانی سالهای ۴۴ تا ۵۴ و مشتمل بر وقایع تأسیس، گسترش تشکیلاتی و تغییر رسمی ایدئولوژی به مارکسیسم می‌باشد. جلد دوم، سال‌های ۵۴ تا ۶۴ را شامل می‌شود که وقایع پس از تغییر ایدئولوژی و نیز تحولات سازمان را در طول انقلاب اسلامی اعم از ایجاد درگیری، زمینه‌سازی حرکت‌های مسلحانه و ترورهای کوریا هفتمند را تشریح می‌نماید. جلد سوم، مقطع زمانی سالهای ۶۴ تا ۸۴ و در بردارنده مسایل سازمان در خارج کشور و همچنین استقرار در عراق و همکاری با رژیم صدام در دوره جنگ تحمیلی و نهایتاً نابودی تشکیلاتی پس از سقوط رژیم بعث می‌باشد.

عملیات مهندسی

حسن روزی طلب
ناشر: مرکز اسناد انقلاب
اسلامی
تعداد صفحه: ۷۶۴ صفحه



کتاب عملیات مهندسی به‌طور مبسوط کارنامه تروریستی بخش ویژه نظامی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۱ را مورد واکاوی قرار داده است.

کتاب مذکور به رخداد‌های فاز سیاسی سازمان منافقین از پیروزی انقلاب اسلامی تا خرداد ۱۳۶۰ پرداخته و به تفصیل به شکل‌گیری و بررسی عملکرد بخش ویژه نظامی سازمان منافقین می‌پردازد.

عملیات مهندسی یکی از عملیات منافقین بود که طی این عملیات منافقین که مبتنی بر شکنجه‌های سخت، شکنج و طاقت‌فرسا بود، تعدادی از پاسداران به طرز وحشتناکی به شهادت رسیدند.

طالب طاهری و محسن میرجلیلی دو نفر از پاسداران کمیته انقلاب اسلامی بودند که زیر شکنجه‌های شدید منافقین در عملیات مهندسی به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.

روزنامه جمهوری اسلامی ایران در روز ۱۵ مرداد ۱۳۶۷ این گونه نوشت: بعد از عملیات منافقین در اسلام آباد غرب مردم خواهان مقابله جدی تر با منافقین شدند. آن‌ها از مسئولین خواستند نباید صرفاً با شنیدن توبه منافقین آن‌ها را به عنوان تواب آزاد کنند. از نظر مردم کلیه منافقینی که در جریان عملیات مرصاد دستگیر شدند سزاوار مرگ و نابودی هستند.



در روز ۱۹ بهمن ۱۳۶۰، خانه تیمی اصلی منافقین توسط نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شناسایی شد و در عملیاتی موفق، مرکزیت سازمان متلاشی شد. در این عملیات علاوه بر همسر مسعود رجوی و موسی خیابانی، ۱۸ نفر از دیگر سرکردگان و کادرهای برجسته گروهک نفاق از بین رفتند.



در ساعت ۱۶/۴۵ دقیقه عصر دیروز (۶ آذر) یک بمب بسیار قوی در در داخل یک ماشین جیب بلیزر جاسازی و در کوچه پزشک ما بین پمپ‌بنزین خیابان ولی عصر و فروشگاه قدس پارک شده بود منفجر شد. بر اثر انفجار ۲ تن که مشغول زدن بنزین به اتومبیل خود بودند به اتفاق یک زن و کودک تکه تکه شده و به شهادت رسیدند. همچنین چندین تن که در حال عبور از خیابان بودند زخمی شده که به بیمارستان‌های سجاد، مهر، ساسان و فیروزگر انتقال یافتند که حال ۳ تن از آنها وخیم است.

